

# تحلیلی بر قانون اجرای احکام مدنی و قانون دیوان عدالت اداری از منظر عدالت اجرایی

روح ا... باغبان<sup>۱</sup>

چکیده:

بعد از پایان محاکمه و صدور حکم به نفع محکوم له، مسأله قابل توجه چگونگی اجرای حکم می باشد که از دیرباز مورد توجه حقوقدانان و دستگاه قضایی کشور ما بوده است. سولاتی از قبیل این که آیا به صرف صدور حکم می توان محکوم له را برنده دعوا دانست و او را از مزایای حکم بهره مند کرد و این که مزایای بهره مندی از حکم صادره چیست و جایگاه عدالت مجریان در نحوه اجرای احکام صادره کجاست بخشی از نگرانی حقوقدانان می باشد. در این راستا به نظر می رسد هر چقدر قانونگذار در مقام قانونگذاری صریح و جامع عمل نموده باشد در جایی که مجریان عملکرد مناسبی نداشته باشند لطمات جبران ناپذیری به مردم و نهاد حکومتی و حتی دولت از نظر عدالت قضایی وارد می گردد. بدیهی است تبلور حقوق و احقاق حق زمانی شکوفا می گردد که اجرای احکام قانوناً و صحیح و به فوریت و به دور از هرگونه اعمال سلیقه شخصی صورت پذیرد. این نگارش در قانون دیوان عدالت اداری و به لحاظ ضمانت اجرای احکام پر رنگ تر به چشم می خورد که خوشبختانه در بازنگری قانون مذکور به سال ۱۳۹۲ و اصلاحات صورت گرفته، نواقص آن عمدتاً مرتفع گردیده است بنابراین در این مقاله تلاش شده است به لحاظ نقش مهم نحوه اجرای احکام قضایی از منظر عدالت اجرایی قواعد مربوطه مورد بررسی و سپس تحلیلی مقایسه‌ای بر قانون اجرای احکام مدنی و قانون دیوان عدالت اداری پرداخته شود.

واژگان کلیدی: قانون، اجرای احکام، دیوان عدالت اداری، ضمانت اجرا

<sup>۱</sup>. مدیر اجرای احکام مدنی دادگستری کل استان اصفهان - کارشناس ارشد حقوق عمومی دانشگاه قم

## مقدمه

اجرای احکام غایت و هدف نهایی دادرسی است و اجرای عدالت با اجرای دقیق حکم دادگاه محقق و تبلور می یابد. اگرچه بسیاری از مراجعان به دادگاه، دشواری یک دعوای حقوقی را اخذ رای می دانند لکن مرحله مهم تر و دشوارتر، اجرای دقیق و صحیح و قانونی رای صادره می باشد که حاصل روند قضایی انجامی در این مرحله آشکار می شود که متأسفانه در بیشتر مواقع توجه کافی به این موضوع نشده است.

از آنجا که اجرای حکم نوعی اعمال حاکمیت توسط نظام اداری است و محکوم له بایستی عندالافتضاء انجام مدلول حکم را در صورت استنکاف محکوم علیه از دایره اجرای احکام مدنی بخواهد و به عبارتی دیگر اجرای احکام مدنی و تحصیل خواسته مستلزم رعایت مقدمات و شرایطی است که مبتنی بر قواعد و اصول حقوقی است این مقاله سعی دارد به لحاظ عدم انجام دقیق دیدگاه‌های مطروحه، به تبیین راه و روش صحیح اجرای حکم در دو قانون اجرای احکام مدنی و دیوان عدالت اداری با حفظ موانع و استثنائات و شرایط خاص حاکمه و همچنین با توجه به بازنگری و اصلاحات انجام شده در قانون دیوان عدالت اداری در سال ۱۳۹۲ آیا اجرای صحیح و بغوریت احکام محقق گردیده است؟ استثنائات و شرایط خاص حاکم بر اصل تاخیر ناپذیری اجرای احکام صادره در دیوان عدالت اداری و قانون اجرای احکام مدنی کدامند؟ شرایط حاکم بر قانون اجرای احکام مدنی و دیوان عدالت اداری کدامند؟ مقایسه تطبیقی نحوه اجرای احکام دیوان عدالت اداری و اجرای احکام مدنی به چه شکل می باشد؟ بپردازد. بررسی و تحقیق در مواد قانونی، روشن نمودن ابهامات و تفاوتها و شباهت‌های هر دو قانون با لحاظ نمودن حقوق محکوم له و محکوم علیه و ماهیت تسریع در اجرای احکام صادره هدف نگارنده می باشد.

## پیشینه تحقیق

باتوجه به تحولات عظیم در عالم حقوقی در سیستم‌های پیشرفته حقوقی دنیا، به ویژه در امور ماهوی، در امور شکلی و اجرای احکام، گستردگی ویژه‌ای مشاهده نمی‌شود. هرچند برخی کشورهای صاحب نظر همانند فرانسه اقدامات جالب و قابل توجهی انجام داده‌اند لکن

به لحاظ عدم تمرکز در این بخش متأسفانه شکوفایی و پیشرفت قابل توجهی در قانون ما مشاهده نمی‌شود به عنوان مثال، کشور فرانسه در تصمیمی جالب، با انتشار سالیانه آرای شورای دوستی فرانسه، و با استفاده از فشار افکار عمومی و مطالبه‌گری شهروندان، نقش مهمی در شکل‌گیری و بهبود اجرای احکام شورای دولتی داشته است. لکن استفاده از چنین تجاربی، هنوز در کشور ما به مرحله عمل نرسیده است. لذا باتوجه به محدودیت منابع موجود در روش تحقیق بر مبنای تفسیر موارد قانونی شکل گرفته و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و روش تحلیلی انجام شده است.

### مبحث اول: مروری بر اصول حاکم و ضمانت اجرای آراء

اجرای حکم به معنای اعم عبارت است از اقدام به عملیات اجرایی از ابلاغ اجرائیه تا مرحله تحویل مال به محکوم له است لکن اجرای حکم به معنای اخص عبارت است از تحقق بخشیدن مدلول حکم از قبیل گرفتن محکوم به از محکوم علیه و دادن آن به محکوم له (بهرامی، ۱۳۸۳ صفحه ۲۴) به عبارت دیگر، تفاوت اجرای حکم به معنای عام و خاص در این است که در مفهوم عام ابلاغ اجرائیه نیز وجود دارد. لذا از آنجا که اجرای حکم به لحاظ ماهیتی که دارد خود دارای شرایط و مقدماتی می‌باشد هریک از شرایط آن در عمل منجر به اعمال جزئیات و نکات خاصی است که توجه به آن بسیار اهمیت دارد.

با صدور حکم در دعاوی، اصولاً اجرای آن باید با رعایت شرایط و تشریفات مندرج در قانون باشد. اصل فوریت اجرای حکم از جمله اصول حاکم بر آراء صادره می‌باشد. این اصل در ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی تصریح گردیده است. در ماده ۳۴ آمده است «همین که اجرائیه به محکوم علیه ابلاغ شد محکوم علیه مکلف است ظرف ۱۰ روز مفاد آن را به موقع اجرا بگذارد یا ترتیبی برای پرداخت محکوم به بدهد یا مالی معرفی کند که اجرای حکم و استیفاء محکوم به از آن میسر باشد» به موجب ماده فوق‌الذکر ملاحظه می‌گردد که قانونگذار اجرای حکم را بدون تعلل و با فوریت تأکید می‌نماید. (اداره کل حقوقی قوه قضائیه به شرح نظریه مورخه ۱۳۸۵/۵/۲۱ اعلام نظر نموده است: اصل به اجرای فوری احکام قطعی دادگاه‌ها

است و تاخیر در اجرا یا عدم اجرا امری استثنائی است که محتاج مجوز قانونی است؛ روزنامه رسمی شماره ۱۸۶۰۰ مورخه ۱۳۸۷/۱۰/۱۵)<sup>۱</sup>

از اصول دیگر حاکم بر آراء صادره را می توان به اصل تداوم عملیات اجرایی و عدم تاخیر اجرای حکم تعبیر نمود. به موجب ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی، دادورز بعد از شروع به اجرا نمی تواند اجرا حکم را تعطیل و یا قطع نماید و یا به تاخیر بیندازد مگر به موجب قرار دادگاهی که دستور اجرای حکم را داده یا دادگاهی که صلاحیت صدور دستور تاخیر اجرای حکم را دارد.

ماده مذکور از مهمترین مواد قانون اجرای احکام مدنی است که بر اصل ضرورت اجرای حکم لازم الاجرا اشاره دارد. بنابراین هر تصمیم دادگستری قدرت اجرایی دارد و می توان به طور اجباری و در صورت لزوم (به جهت رعایت موثر و واقعی تصمیم قاضی)<sup>۲</sup> به موجب یک الزام مادی اجرا نمود. در این راستا اعمال مدرک قضایی ضرورتاً با اعمال قدرت حاکمیتی همراه است که به شکل مادی در قالب امضایی که در پایان هر رای گذاشته می شود و در چارچوب یک قاعده لازم الاجرا تجلی می یابد. بدیهی است با عنایت به اینکه عدم اجرای سریع احکام خود نوعی اطاله فرآینده دادخواهی است و عدم اعمال قانون موجب کاهش اعتماد به دستگاه قضایی و به نوعی بی اعتباری احکام می گردد ضروری است که ضمانت اجرای آرا و احکام بر مبنای اصول حاکم و بصورت واحد اعمال گردد.

## مبحث دوم: تحلیلی بر مقایسه قانون اجرای احکام مدنی و اجرای احکام دیوان عدالت

### اداری

<sup>۱</sup> اجرایی بودن حکم نیز در برابر اعلامی بودن حکم است. حکم اجرایی حکمی است که مدلول آن بیانگر محکوم علیه به انجام عملی باشد مثلاً خواننده محکوم می شود که مبلغی را به خواهان بپردازد (مهاجری، ۱۳۸۸، ص ۱۱)

<sup>۲</sup> -اجرایی بودن حکم نیز در برابر اعلامی بودن آن است. حکم اجرایی حکمی است که مدلول آن بیانگر الزام محکوم علیه به انجام عملی باشد مثلاً خواننده محکوم می شود که مبلغی را به خواهان بپردازد. (مهاجری، ۱۳۸۸، صفحه ۱۱)

قوانین مربوط به اجرای احکام دیوان عدالت اداری بر خلاف اجرای احکام مدنی که دارای نص صریح و نسبتاً شخصی می باشد متأسفانه به صورت پراکنده در مواد ۱۰۷ الی ۱۱۹ قانون دیوان عدالت اداری اشاره گردیده است که همین پراکندگی و نقصان مقررات، مشکلات عدیده‌ای به همراه داشته و بعضاً باعث سرگردانی ارباب رجوع در پرونده‌های دیوان و تاخیر یا عدم اجرای احکام گردیده است. بدیهی است باتوجه به بخش چهارم از قانون دیوان عدالت اداری و خصوصاً مواد ۱۰۷ الی ۱۱۹ قانون مذکور قانونگذار مواردی را در راستای اجرای احکام صادره بیان نموده است که باتوجه به اهمیت موضوع و لزوم بررسی تفاوت‌های حاکم بر قانون مذکور با قانون اجرای احکام مدنی در ذیل به تفکیک نسبت به بررسی مقایسه آنها می پردازیم:

۱- اصول حاکم بر قانون دیوان عدالت اداری و قانون اجرای احکام مدنی و استثنائات وارده همانگونه که از اسم اجرای احکام بر می آید وظیفه اجرای احکام اجرای حکم می باشد و اولین شرط اجرای حکم قطعیت یا لازم الاجرا شدن حکم می باشد. لازم به ذکر است در دیوان عدالت اداری نیز هرگاه شخص در دیوان علیه واحد دولتی یا ارگان‌های انقلابی طرح اعطا نماید چنانچه سرفقلمی به اخذ رای قطعی از دیوان گردد و محکوم علیه از اجرای حکم قطعی استنکاف نماید محکوم له در راستای احقاق حق خویش می تواند نسبت به اجرای حکم اقدام نماید. حسب ماده ۱۰۷ قانون دیوان عدالت اداری آمده است «کلیه اشخاص مراجع مذکور در ماده ۱۰ این قانون مکلفند آرای دیوان را پس از ابلاغ به فرعیات به اجرا گذارند» که با دقت در ماده مذکور مشخص می شود قانونگذار به اصل تاخیر ناپذیری و ضرورت اجرای حکم لازم الاجرا تاکید دارد. بدین توضیح که وقتی اراده دادگاه به امری واقع می گردد و در قالب حکمی به نفع محکوم له و وجه ضرر محکوم علیه ظهور پیدا می کند این حکم باید اجرا گردد. به دلالت ماده ۸ قانون آیین دادرسی مدنی نیز هیچ مقامی نمی تواند از اجرای آن جلوگیری همین اصول نیز در قانون اجرای احکام مدنی حاکم بوده است لکن حسب ماهیت حاکم بر موضوع، هر اصلی دارای یک سری استثنائاتی بود و این اصول نیز از این موارد مستثنی نبود و لهذا باتوجه به تفاوت‌های حاکم بر دو قانون مذکور در ذیل به تکلیف استثنائات حاکم بر اصل

تاخیر ناپذیری احکام صادره از مراجع قضایی دادگاههای حقوقی و دیوان عدالت اداری اشاره می‌گردد.

## الف- استثنائات و شرایط فاحش حاکم بر اصل تاخیر ناپذیری اجرای احکام صادره

### در دیوان عدالت اداری

ماده ۳۴ قانون دیوان عدالت اداری مقرر داشته است «در صورتی که شاکی صرفاً ضمن طرح شکایت یا پس از آن مدعی شود (توجه گردد منظور قانونگذار صرفاً ضمن طرح شکایت یا در خلال روند رسیدگی می‌باشد و به عبارتی قبل و یا بعد از اتمام دادرسی تقاضای صدور دستور موقت قابلیت استماع ندارد) که اجرای اقدامات یا تصمیمات یا آرای قطعی یا خودداری از انجام وظیفه توسط اشخاص و مراجع مذکور در ماده ۱۰ قانون دیوان، سبب ورود خساراتی می‌گردد که جبران آن غیرممکن یا متعسر است می‌تواند به شعبه رسیدگی کننده و حتی در راستای ماده ۳۱۳ قانون آیین دادرسی مدنی بصورت کتبی یا شفاهی تقاضای خود را مطرح و در صورت احراز ضرورت و فوریت موضوع دستور موقت بر توقف عملیات اجرایی اخذ نماید. شایان ذکر است شاکی در تقاضای دستور موقت بدون پرداخت هزینه دادرسی و خارج از تشریفات قضایی و حتی بدون سپردن تامین مناسب و عدم لزوم به تایید رئیس دیوان عدالت اداری می‌تواند نسبت به اخذ دستور موقت اقدام نماید.

بدیهی است در ماده ۷۳ قانون مذکور قانونگذار صدور دستور موقت در مرحله تجدیدنظر از آرای دیوان رامنوط به تایید رئیس دیوان عدالت اداری نموده است که می‌توان ابتکار قانونگذار در توجه به اهمیت موضوع از منظر زمان طرح درخواست دانست. استثنا دیگر قانونگذار در قانون دیوان عدالت اداری را می‌توان در ماده ۱۰۳ قانون مذکور و از باب تقاضای اعاده دادرسی دانست بدین توضیح که با اعاده دادرسی که در راستای اعلام اشتباه قاضی و یا تشخیص اینکه حکم اصداری برخلاف بین شرع یا قانون می‌باشد دستور توقف توسط شعبه صادر کننده رای صادر می‌گردد که این او نیز یکی از موارد شرایط خاص در اصل تاخیر ناپذیری اجرای احکام باید دانست. حصول توافق بین اصحاب دعوا در خصوص نحوه اجرای حکم، وجه و مانع قانونی جهت امکان عملی نمودن اجرای حکم مستنداً به ماده ۱۱۵ قانون دیوان،

خارج بودن اختیار محکوم علیه از اجرای حکم و یا لزوم تهیه مقدمات اجرای حکم از سوی اشخاص ثالث، وجود ابهام در حکم صادره از موارد دیگر استثنائات حاکم بر اجرای احکام دیوان عدالت اداری می باشد که قانونگذار به اختصار بدان اشاره نموده است.

**ب: استثنائات و شرایط خاص حاکم بر اصل تاخیر ناپذیری اجرای احکام صادره در**

### قانون اجرای احکام مدنی

در ماده ۲۴ از قانون اجرای احکام مدنی آمده است «دادورز بعد از شروع به اجرا نمی تواند اجرای حکم را تعطیل یا توقیف یا قلع نماید یا آن را به تاخیر اندازد مگر به موجب قرار دادگاهی که دستور اجرای حکم را دارد یا دادگاهی که صلاحیت صدور دستور تاخیر اجرای حکم را دارد یا با اقرار رسید محکوم علیه به وصول حکم یا رضایت کتبی او در تعطیل یا توقیف یا قطع یا تاخیر اجرا...» دقت در ماده مذکور نشان می دهد که قانونگذار بصورت حصری موارد و شرایط خاص و استثنائات حاکم بر اصل تاخیر ناپذیری اجرای احکام مدنی را بیان نمود و دادورز صرفاً در مواد اشاره شده می تواند نسبت به توقف اجرای حکم اقدام نماید که از جمله آنها می توان به موارد ذیل اشاره نمود.

۱- صدور قرار از دادگاهی که دستور اجرای حکم یا دادگاهی که صلاحیت صدور دستور تاخیر اجرای حکم را دارد. همچنین صدور قرار قبولی دادخواست و خواهی به موجب تبصره ۱ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی به انضمام تجدیدنظرخواهی از آرای قابل تجدینظر از جمله مواردی است که مانع اجرای حکم می باشد (ماده ۳۴۷ ق.آ.د.م).

۲) چنانچه محکوم له نسبت به تسلیم تامين مناسب در مرحله فرجام خواهی خودداری نماید. در این جا نیز اجرای حکم به تاخیر می افتد. (ماده ۳۸۶ ق.آ.د.م)

۳) اعاده دادرسی، صدور قرار تاخیر اجرای حکم به جهت رفع اختلاف (ماده ۳۰ قانون اجرای احکام مدنی) مجبور شدن محکوم له مبنی بر تعطیل یا توقیف یا قطع یا تاخیر اجرا، ابراز رسید محکوم له دائر به وصول محکوم به توسط محکوم علیه در صورت تایید محکوم له از استثنائات دیگر اصل تاخیر ناپذیری اجرای احکام می باشد که قانونگذار در قانون اجرای احکام مدنی بدان اشاره نموده است.

## ۲- نحوه اجرای احکام مدنی و احکام دیوان عدالت اداری (مقایسه تطبیقی)

تردیدی نیست که با صدور حکم قطعی دادگاه، آخرین مرحله دادرسی، اجرای حکم می باشد اصلاً اجرای احکام باید با رعایت شرایط و تشریفات مندرج در قانون اجرای احکام می باشد که این شرایط در دو قانون اجرای احکام مدنی و قانون دیوان عدالت اداری دارای تفاوت هایی است به عنوان مثال مهلت های متفاوت در دو قانون مذکور از جمله تفاوت های محسوس می باشد که باتوجه به اهمیت فوری بودن اجرای احکام و خلاف هدف بودن مهلت های طولانی، بسیار اهمیت دارد. بدین توضیح که قانونگذار در برخی قوانین، به برخی از اشخاص حقوقی حقوق عمومی مهلت اضافی برای اجرای احکامی که علیه آنها صادر شده است داده است. در این وادی، قانون اجرای احکام مدنی از حیث چگونگی و زمان اجرای حکم هیچ تفاوتی میان اشخاص محکوم علیه اعم از شخص حقیقی یا حقوقی قائل نشده است لکن با توجه به این که قانون دیوان عدالت اداری ماهیتاً به تصمیمات مراجع دولتی و ... می پردازد اجرای احکام آن نیز دارای شرایط خاص خود بوده و شرایط ویژه ای لحاظ گردیده است که برخی از آنها دارای ابهاماتی نیز می باشد. به عنوان نمونه در ماده ۱۰۸ قانون دیوان عدالت اداری بصورت کلی اشاراتی شده است که این کلی بودن باعث ایرادات و ابهاماتی در عمل گردیده است که بررسی دقیق نحوه اجرای احکام صادره در دیوان عدالت اداری نشان دهنده تفاوت های بارز با قانون اجرای احکام مدنی می باشد که در ذیل و به تفکیک اشاره می گردد.

### الف- شرایط حاکم بر قانون اجرای احکام مدنی:

در قانون اجرای احکام مدنی پس از حصول تحقق شرایط چهارگانه که عبارتند از: ۱- دادنامه قطعی (ماده ۱) ۲- اجرایی بودن حکم (ماده ۴) ۳- ابلاغ حکم (ماده ۲) ۴- درخواست محکوم له یا نماینده یا قائم مقام آن برای اجرای حکم (ماده ۲)، به درخواست محکوم له، اجرائیه صادر و به محکوم علیه ابلاغ می گردد و تکالیف محکوم علیه در ماده ۳۶ قانون اجرای احکام مدنی به صراحت اعلام گردیده است و محکوم علیه در مهلت ۱۰ روز نسبت به اجرای حکم می بایست اقدام و اجرا نماید. بدیهی است شعبه بدوی در راستای اجرای احکام مدنی و پس از انقضای مهلت قانونی صرفاً یک نسخه از اجرائیه ابلاغ شده به محکوم علیه را تحویل

محکوم له داده و نامبرده آن را به واحد اجرای احکام تحویل می نماید. و واحد اجرای احکام نیز در راستای ماده ۲۱ اقدام به تشکیل پرونده و سیر مراحل اقدام می نماید.

### ب- شرایط حاکم بر اجرای احکام دیوان عدالت اداری:

در قانون دیوان عدالت اداری قانونگذار در ماده ۱۰۸ بدون اشاره و توجه به قطعیت دادنامه اعلام داشته که پرونده پس از ابلاغ رای به واحد اجرای احکام ارسال می گردد و در این ماده و برخلاف قانون اجرای احکام مدنی، قانونگذار اصدار و ابلاغ رای و انقضای مهلت یک ماهه به محکوم علیه را برای اجرای حکم کافی دانسته است. این در حالی است که طبق ماده ۵ و ۶ و ۷ قانون اجرای احکام مدنی لزوم اجرای حکم منوط به صدور اجرائیه و ابلاغ به محکوم علیه و انقضای مهلت ۱۰ روزه طبق ماده ۳۴ همان قانون می باشد. از موارد اختلافی دیگر می توان به عدم لزوم درخواست محکوم له جهت اجرای حکم اشاره نمود بدین توضیح که طبق ماده ۲۰ قانون اجرای احکام مدنی در صورت عدم درخواست محکوم له اجرائیه صادر نمی گردد و به تبع آن به اجرای احکام ارسال نمی گردد. این در حالی است که طبق قانون دیوان عدالت اداری لزومی به صدور اجرائیه نمی باشد و محکوم علیه مکلف است ظرف یک ماه نسبت به اجرای کامل و یا جلب رضایت محکوم له اقدام و نتیجه را به طور کتبی به واحد اجرای احکام دیوان گزارش نماید و در واقع قانونگذار توقف اجرای حکم را منوط به اعلام کتبی محکوم علیه دانسته است در صورتی که طبق ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی توقف اجرای حکم منوط به اعلام رضایت یا تقاضای کتبی محکوم له دانسته است. (به نظر می رسد قانونگذار با توجه به اینکه محکوم علیهم در دیوان عدالت اداری واحدهای دولتی یا ارگانهای انقلابی می باشند و اعلام گزارش خلاف مآقع، تخلف و جرم می باشد چنین مزیتی را برای محکوم علیه قرار داده است) با نگاهی عمیق به موضوع و روند اجرایی احکام دیوان، مشخص می گردد که شعبات بدوی و تجدیدنظر در دیوان حسب مورد مکلف به ارسال کل پرونده به اجرای احکام دیوان می باشند لکن در راستای اجرای احکام مدنی صرفاً شعب بدوی مکلف به ارسال یک نسخه از اجرائیه ابلاغ شده به محکوم علیه را پس از انقضای مهلت قانونی به محکوم له تسلیم می نمایند.

### نتیجه گیری و پیشنهاد

عدم اجرای سریع احکام مدنی، اطاله فرایند دادخواهی است و اعمال گستردگی در وضع قانون و تنوع برداشت‌های مختلف موجب کاهش اعتماد به دستگاه قضایی و به نوعی بی‌اعتباری احکام می‌گردد. انصاف حکم می‌کند به مثابه صحت احکام قضایی، اجرای احکام مدنی و اداری نیز در مسیر عدالت قضایی باشد. به همین منظور و برای اجرای دقیق احکام مدنی و اداری و یکنواخت سازی و همگام سازی نحوه اجرا پیشنهاد می‌گردد.

(۱) در موارد اختلاف قوه قضائیه طی بخشنامه‌ای مفاد قاعده واحد را به مراجع ذی ربط اعلام نماید و با فسخ صریح موارد مبهم و تبیین برداشت صریح و صحیح از قانون نسبت به تسریع اجرا و به تبع آن مختومه نمودن پرونده‌ها با اجرای حکم اقدام نمود.

(۲) نظر به پراکندگی اجرای احکام دیوان عدالت اداری و سرگردانی ارباب رجوع بعضاً در پرونده‌های دیوان پیشنهاد می‌گردد در لایحه‌ای مدون، قانون اجرای احکام دیوان با نظر خواهی از قضات با تجربه اجرای احکام و دادستان‌های محترم با تبیین مواد مربوط به صورت شفاف و فاقد نیاز به تفسیر در یک مجموعه منسجم و مدون همانند قانون اجرای احکام مدنی گردآوری گردد و سعی شود حتی المقدور باتوجه به حساسیت مسائل اداری و به منظور جلوگیری از تحریر حقوقی و نقض حقوق شهروندی از تاخیر و یا عدم اجرای احکام جلوگیری شود.

(۳) استفاده از فناوری‌های روز در باب تنظیم و نحوه ابلاغ قضایی، یکنواخت سازی استعلام‌های سیستمی، ایجاد شبکه‌های یکپارچه جهت جلوگیری از اتلاف وقت و طولانی شدن سیر مراحل قضایی ضروری است.

(۴) اطلاعات کلیدی و مشخصات مهم در متن حکم قضایی و هم در دستور اجرا تدوین و هماهنگی بین مراکز دولتی فراهم گردد.

منابع:

- ۱- بافته، سیداحمد، رئیسی، سیستم‌های اجرایی احکام مدنی، جداول نشر خط عدم جلد اول ۱۳۸۵
- ۲- بازگیر، یداله، تشریفات دادرسی مدنی در آینه آراء دیوان عالی کشور، نشر فردوسی، جلد ۲ و ۱۳۸.
- ۳- بهرامی، بهنام، اجرای احکام مدنی، نشر نامه، بینه، سال ۱۳۸۲.
- ۴- مهاجری، علی، شرح جامع احکام مدنی، جلد اول، نشر فکرسازان، جلد ۴، سال ۱۳۸۸.
- ۵- طباطبایی، منوچهر (۱۳۸۱)، حقوقی اداری، چاپ هفتم تهران، انتشارات سمت
- ۶- حیاتی، علی عباس (۱۳۹۰)، اجرای احکام مدنی در ششم حقوقی کنونی، نشر میزان، تهران
- ۷- شمس، عبدالله، جزوه اجرای احکام مدنی، ۱۳۸۱.
- ۸- عمید، حسن، فرهنگ عمید، نشر امیرکبیر، ۱۳۵۰.
- ۹- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوقی، نشر گنج دانش، جلد ۵، ۱۳۰۰.
- ۱۰- مشهدی، علی، قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری در نظم کنونی، انتشارات خرسندی، تهران ۱۳۹۵